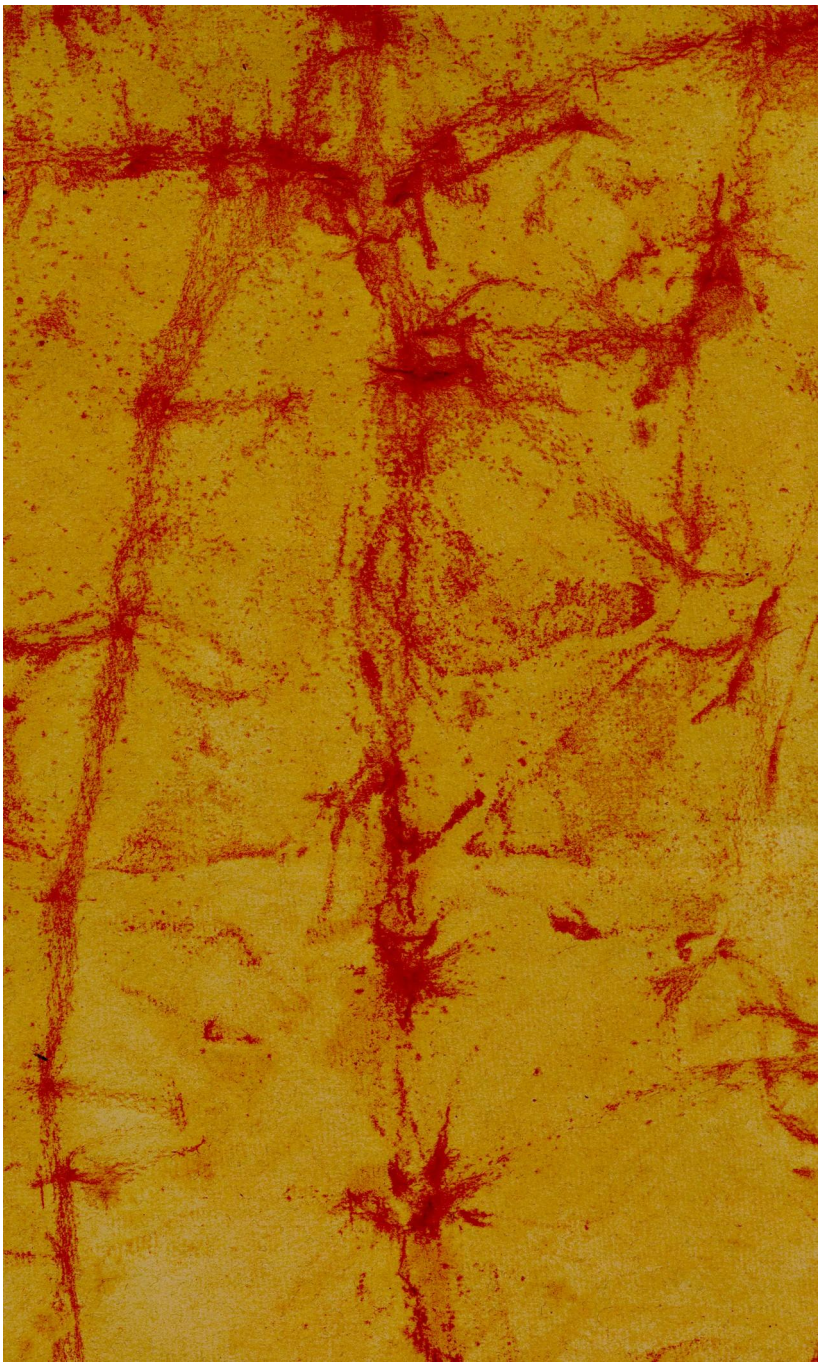
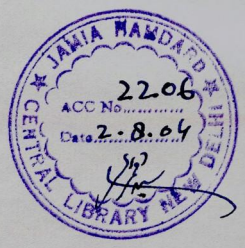
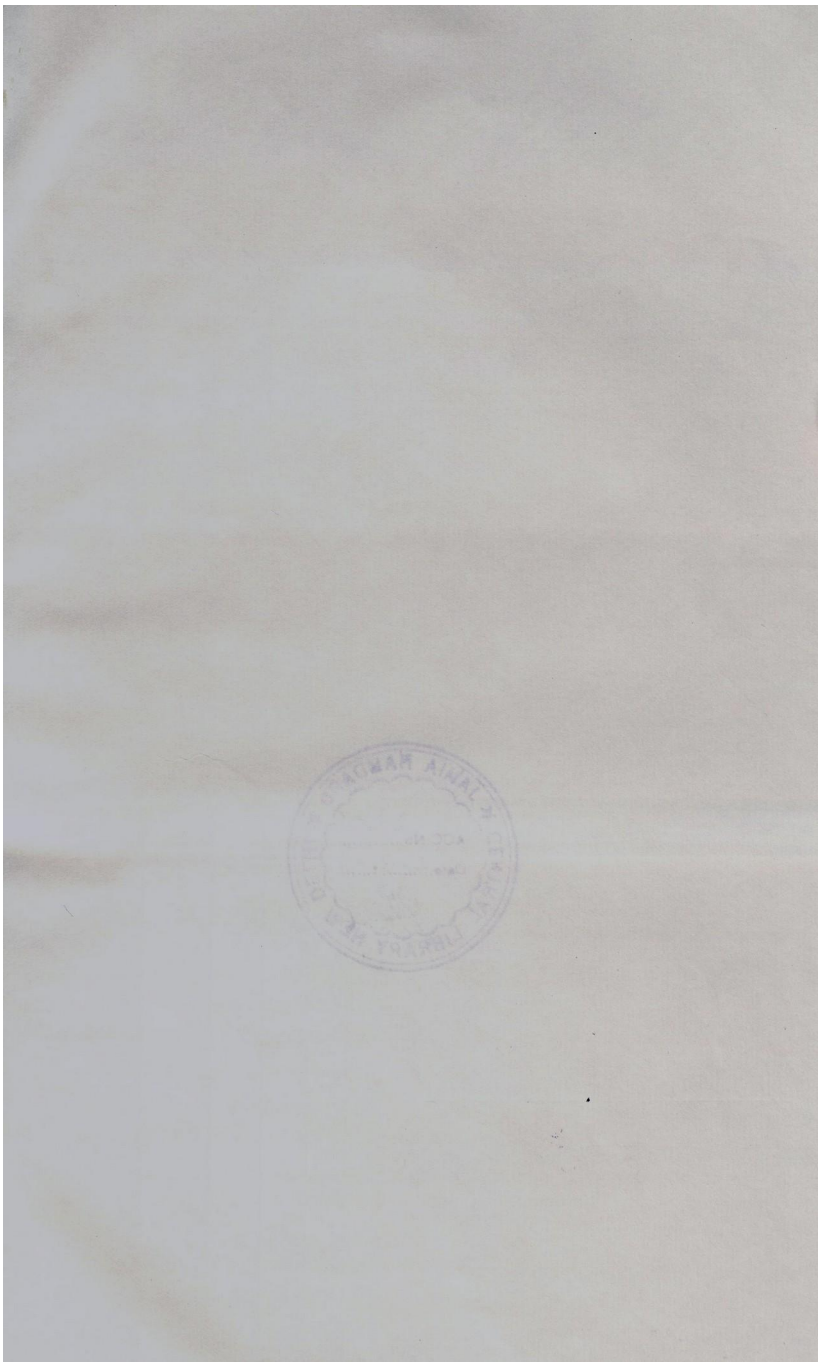
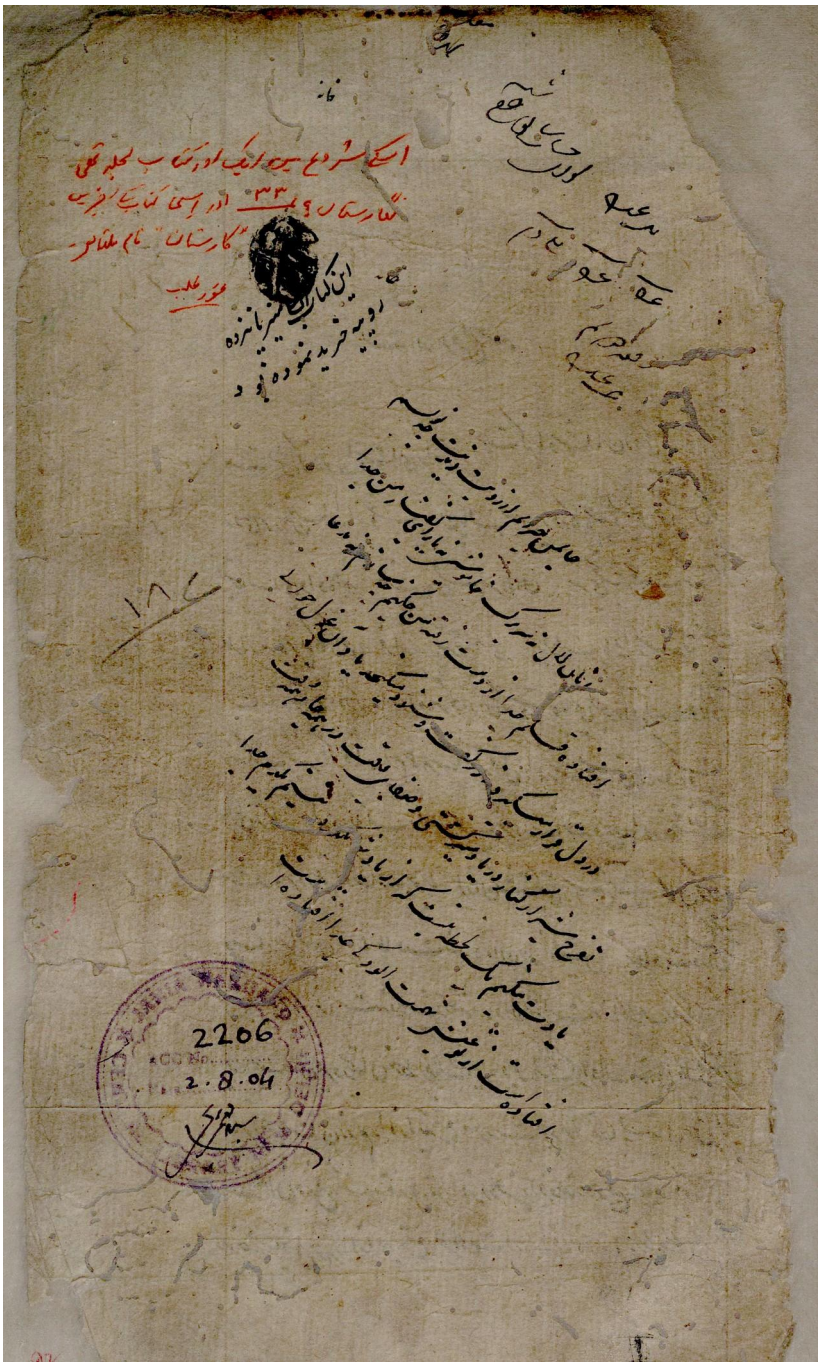


گلستان







بسم الله الرحمن الرحیم

ستایش کوناکون پادشاهی را سزاوار است که پادشاهان روی زمین از آستان اقبال او سر بر
روی بر زمین نهاده اند و خسروان پاک جبین بر درگاه جبروتش جون نقش محو و حیران
بخاکساری داده اند بلندی ده افسر سروران سریخ بخش بخت بلندان و سران
طراز نده بزم کارآگهی فرازنده چتر شاهنشهی سریر بلند پایه را بر سنده طلاقت ع
نشانده و تاج والا کهر را سزاوار سر تاجداران گردانیده ماهی خنجر را در آب فولاد آخته
و نهنگ شمشیر را گرفتار دام جوهر ساخته رخش فیل را در سیه بستی آورده و کمند را
مایل رکاب گردانیده تفنگ را صاحب خزانه ساخته و تیغ را در بندش زر آخته
شده تیر را غمزه دلها جوله از ان گشته کیتی را راستی کیش گمان گروه
دمسار خیالش پله طاعت شده زان چاره اندیش سعادت دران سر کرده
سپهر اج بر افراشته و تیغ اختران والا منزلت را اکلیل زر کداشته
بر ناصیه حال فیروزبختان خط اقبال کشیده و پرهانگر اقبال مهوان اکلیه فرودس بخشده
چار آینه بوشن زرم را از رامینه تیغ صورت طفر نموده خانه نشینان زین را از
حلقه کمان در فیح گشوده قندیل تیر را از روغن زه افروخته تیغ طفر افروزش کر
انوخته سینل چهر را از اب تیغ طراوت ارزانی داشته در زمین رزم کاه ازدحام

کلاور